بمناسبت سه صدمین سال وفات اشرف خان هجری

۱۱۰۶ – ۱۴۰۶ ق

نگاهی به اشعار دری خوشحالخان ختک

تألیف

پوهاند دوکتور جاوید

۱۳۶۴

به مناسبت سه صدمین سال وفات اشرف خان هجری

۱۱۰۶-۱۴۰۶ هـ ق

...می به اشعار دری خوشحال خان ختک

نگارش

پوهاند دوکتور جاوید

نشر کردهٔ

اکادیمی علوم افغانستان

ریاست نشرات و کتابخانه

۱۳۶۴

نگاهی به اشعار دری خوشحال خان ختک

خوش‌سرود آن شاعر افغان‌شناس
آنچه بیند باز گوید بی هراس
آن حکیم ملت افغانیان
آن طبیب علت افغانیان
راز قومی دید و بی باکانه گفت
حرف حق باشوخی رندانه گفت
(جاوید نامه اقبال)

شاعر ذواللسانین و ذوالریاستین ماخوشحال‌خان ختک
نه‌تنهااز فحول شعراواز سخن سرایان طراازاول پښتو

است بلکه درزمرهٔ گویندگان چیره دست زبان دری نیز بشمار میرود. خوشحال زبان دری را که درعهداوزبان ادبی ودرباری، دفتری وعلمی بساکشورهاازترکیه تاهند وبزرگترین وسیله راه یابی بدربار، تامین معیشت وکسب شهرت بود ازدوران کودکی نیکوفرا گرفته همچنین زبان عربی را که دران زمان مقدم برهمه صور تحصیل بود باعلوم متداوله آنروز طالب العلمانه آموخته بود. گرمی بازار شعر وادب در ظل عنایات و توجه سلاطین روزگارخاصه سلالهٔ مغولیه هند که خوداکثراهل ذوق ودارای طبع روان وسلیم بودند زمینه رابرای تربیت وپرورش بزرگان علم وادب مهیاوسازگارساخته بود البته استعداد ومساعی شخص خوشحال توجه واهتمام مربیان اووچنین تعمق درمقام سیر آفاق وانفس وتفکر دراحوال جهان درین امر تاثیر عظیم داشته گذشته از ینها کوه های سربفلک کشیده، دریاهای خروشان ووادیهای

سر سبز گلشن روه(۱) درشکوفانی قریحه وقاد، طبع خداداد که درسرشت جبلت او به ودیعت نهاده شده بقول خودش

(۱) روه درادب قدیم پشتو و لهجه های هند مفهوم کوه را دار دو منسوب بدان را روهیله گویند و مسکن ایشان (روهیل کند) تاکنون در السنه هند مستعمل است و آن عبارتست از کوه مخصوص که: ابتدای آن باعتبار طول از سواد بجور تاقصبه سوی از توابع بکهر و باعتبار عرض از حسن ابدال تا کابل و قندهار درحد ود این کوه است (بنقل از تاریخ فرشته ج اول ص ۳۰ بمبی سال ۱۸۲۲ برای تفصیل رجوع شود به مقاله پوهاند حبیبی شماره ۳۲ آریانا سال ۱۳۵۲-) الفنستن سرزمین ختمک را از دریای کابل تا سلسله کوه سالت باهفتاد میل طول و سی و پنج میل عرض ضبط کرده شرق آنرا اندوس، غرب قبایل پشاور و وجنوب آن بنو و لو-هانی و دامان راذکر نموده است ص ۲۸ جلد دوم.
گلشن روه نام کتاب معروف کپیتان راورتی هم است (طبع هرتفرد سال ۱۸۶۰) امادر ینجا مقصود مسکن افغانان است بعلاقه ملازمت یاباعتبار ذکر جزء و اراده کل.

فیض الهی ، موهبت یزدانی و توفیق ربانی (۱) موثر بوده است چنانکه مولانا فرماید:

عشق جز دولت وعنایت نیست
جز گشاددل و هدایت نیست

و یابقول سعدی:

زمین به تیغ بلاغت گرفته ای سعدی
سپاس دار که جز فیض آسمانی نیست

---

(۱) طبیعت می عطایی ته د تحصیل دی
که خبریم دا ملا په استعمال

ص ۱۱۷ - ارمغان خوشحال بامقدمه میان سید رسول رسا چاپ یونیورستی بك ایجنسی بك پشاور و همچنین ص ۱۲۸ توریالی پښتون ، چاپ پښتوتولنه سال ۱۳۵۰ کابل همچنین اشعار ذیل :

ماخوشحال څه دا اشعار و یلی ته دی
یو اسرار می هویدا کړ په اشعار
هر کلام می واردات دی یا الهام دی
چی موزون می په تقطیع د بحر بند کړ

چنانچه اگر اشتغال بامر شکار (۱) که بتصریح خوداو بیشتر عمرش رامصروف کرده بودو نیز عنوان وشغل خانی وسالاری وگرفتاریهای نیمه رسمی وگاهی درباری (۲) باوارسی بامور قومی، پابندی عیال وسرپرستی بیشش از ۵٦ - پسرو ۲۳ دختر نمی بود یا کمتر می بود شاعر ما بااین نبوغ وتوانایی براز نده وسرشار دادسخنوری میدادو لرزه یی چنان که درخورشان واستعداد فطری او بود درار کان جهان ادب می انداخت.

آشنایی خوشحال خان ختك بدقایق و رموز زبان دری وقدرت اودر بیان هر گونه اندیشه باریك وژرف

---

(۱) یو ساعت می به په درس شل می په ښکار و

کله ښکار پریښوم په کسب و په کمال

(۲) هره روځ ورتله در بار ته

گوره داخه مشقت دی

(ص ۱۲ دخوشحال خان ختك مرغلري چاپ قندهار بامقدمه عبدالحی حبیبی سال ۱۳۱۷)

نشا نهٔ آنست که شاعر گرانما یه و بلند آوازهٔ پشتو در کسب و تحصیل زبان دری رنج فراوان کشیده وسعی وافر بکار برده است بنحویکه هیچ خوانندهٔ بامطالعه چامه و چکامه دری او نمیتوانند باور کند که زبان گویندهٔ این همه اشعار شیوا و روان غیر زبان مادری او باشد. ظاهرا مر چنین میرسانند همینکه درج سینه خوشحال از لآلی سخن و کلام مالا مال شد و ذهن روشنش بر لطائف وظرایف ادبی چیره گردید دریای طبع فیاض او جوشیدن گرفت و این همه لوءلوءلالاو در دری را بدامان ادب پښتو که بزعم خودش بکر (۱) و دست نا خورده بود فرو ریخت و مآلاً شعر

(۱) که تازی ژبه هر گوره شه ده
فارسی هم ډیره په خوند خوږه ده
چایی پسود جمال وانه خیست
پښتو لاهسی بکره پرته ده
(ص ۸۰۰ مرغلری)

پشتو را(۱) پرآب وتاب ساخت. سپس جواهردری را که بجای خود پایه تقویت وشهرت ومایه تفاخر وتشخص بحساب میرفت درسلك نظم کشیدو بران عقد گرانبها پیرایه زیبا افزودو فراپیش صرافان و دوستداران ادب گذاشت.

باآنکه خوشحال در دیوان خود از بعضی شعرا و نو یسنده‌گان پیش از خود نام برده است(۲) امانضج و پختگی کلام او نشان میدهد که‌ازادبیات قدیم وقویم پشتو شناسایی

---

(۱) ماخوشحال چی په پښتو شعر بیان کړ

دپښتو ژبه به اوس په آب وتاب شی

(ص ۲۱ مرغلری)

که د نظم که د نثر د خط دی

په پښتو ژبه می حق دی بیحسابه

(۲) دمیرزا دیوان می ومانده په گوتی

مسخره می خویشکی زمند کړ

(ص ۲۰ مرغلری)

دمیرزا حکیم پښتو ده

کل معنایی له عربه

عمیق واستوار داشته است وهم نیك در یافته بود که عرصه میدان برای جولان طبع مضمون خیز وسحر آفرینش خوب آماده ومهیا بوده است .

ابیات واشعار دری را که خوشحال در کتاب دستار نامه خود خواه بطریق تمثیل وا ستشهاد وخواه بمنظور تتمیم وتکمیل معنی انتخاب ودرج کرده است نمودار اطلاع وسیع وشگرف وی از گنجینهٔ ادب دری است خاصه اینکه این اثر را خوشحال در زندان و در زمانی نوشته که دسترسی به کتب وآثار نداشته است وانچه نگاشته تـراوش حافظهٔ تابناك وحضور ذهن پرفسون او بوده است . تنوع وتفنی که در انتخاب وایراد اشعار دیده میشود این نکته را بدرستی ثابت میسازد که شاعر ما نه تنها دواوین استادان دری را تتبع کرده است بلکه نخبه وگزیدهٔ اشعار آنان را به حافظه سپرده است وسپس بمقتضای حال ومقام آنهار ااقتباس ودرج کرده وگاه درنسج سخن گنجانیده است

در دیوان پشتوی خوشحال خان به بسا ابیات واشعاری

بر میخوریم که نشان میدهد شاعر مستقیم یا غیر مستقیم تحت تأثیر اطلاعات و معلومات خود از ادب دری قرار گرفته است و ادب دری اثر و رنگ خاصی بر محصول فکر و قریحه او گذاشته (۱) چنانچه گاهی مطالبی بصورت تضمین و زمانی بشکل ترجمه بنظر میخورد. البته این غیر از مواردی است که بر سبیل توارد و یا بر حسب اتفاق و یا بطور ناخودآگاه سروده شده است.

از انجمله میتوان غزلی را طور نمونه ارایه کرد که بساشعرا در باره این موضوع و مضمون طبع ازمایی و باوزان مختلف از ان استقبال کرده اند. نخستین کسی که این معنی

---

(۱) دوه کا رەدی په سوات کی که خفی دی که جلی مخزن د درویزه دی یا دفتر د شیخ ملی

A) P. 50 Royal central Asian Journal Jan .1960 Vol. XLVII

B) P. 12, poems from Divan of Khushhal Khan Khattak translated from the pushto by D.N.Mackenzie London 1964

C)P. 10, the poems of Khushhal KhanKhattak with English Verse translated buy Evelyne Howell and olaf Caroe Pushto Academy Peshawar unviersity1963

D) P . 220 The Encyclopaedia ofIslam Vol . 1. 196e

راپرورده ودرسلك نظم کشیده سنایی است وپس ازان بترتیب انوری، ظهیر، عطار وخواجو . حافظ درین زمینه دوغزل دارد وخوشحال نیز همین مضمون رادردوغزل بیان کرده است(۱) .

اینك بمنظور مقارنه یك غزل ازخوشحال و یك غزل از حافظ راپهلوی هم قرارمیدهیم

غزل نغز وپرمغز خوشحال اینست :

دوا ړه زلفی یی پریشانی په خوشانه
په جبین خوری وری پـه لب خندانه

لـه مستی بی سر تورسرگریوان شلیدلی
صراحی په لاس نیولی غزل خوانه

په خمارئی سترگی سری و بله اوښتی
نیمه شپی را بانـدی راغله نـاگهانه

سپینه خوله ئی زماغوږو ته نیژدی کړه
پـه نرمی ئی داوینا کـره رابـسیانه

---

(۱) ص ۲٦۱ ـ مرغلری

زه خو ری ز لفینی ستا په پالنگ راغلم
تـه تـر اوسـه لا اوده یې محمـا محـانه
هر عاشق لره چې هسې شاه ورد رومی
نوریې کومه آرزووی لـه جهانه

در مقطع گوید :
که خوشحال غوندې دې یار باده پرست وی
تا به هم کړه د تو بې خونه ویرانه (۱)

اینك غزل درخشان وتابناك حافظ :
زلف آشفته وخوی کرده وخندان لب ومست
پیرهن چاك و غزلخوان وصراحی در دست
نرگسش عربده جو و لبش افسوس کنان
نیم شب دوش ببالین من آمد بنشست

---

(۱) همچنین این غزل :
نیمه شپه‌مې په پالنگ راغله دلبره
پر یووېـه عنبر بو یـه سمنبره الخ
ص ۱۲۱ مرغلری

سرفرا گوش من آورد و باواز حزین
گفت ای عاشق شوریدهٔ من خوابت هست
عاشقی را که چنین باده شبگیر دهند
کافر عشق بو دگر نبود باده پرست

درمقطع گوید:

خندهٔ جام می وزلف چوزنجیر نگار
ای بسا توبه که چون تو به حافظ بشکست

چنانکه میدانیم تخلص خوشحال د رشعرد ری کوهی ورو هی بوده (نظیر علیشیر وزیر دانشمند تیموریان هرات که در اشعار ترکی نوایی و دردری فانی تخلص میکرده است) بنابراستدراك نگارنده خوشحال خان دردو مورد نیز نوایی تخلص کرده است. یکی درمقطع یك قصیدهٔ خود جائیکه گوید: «گر نوایی پیش تیغش سر نهد کافر شود» در نسخه های خطی معتبر در دستداشته مصرع فوق بهمان شکل ضبط شده در بعضی نسخه ها نقطهٔ نون رانانوشته اند. احتمال کلمه دیگری نیز برهمین وزن میرود مانند لوایی، لوانی

نوهانی که‌ظاهراً دوتای اخیرشکل دیگری ازلوها ورو-
هاست امابه استشهاد بیتدیگروبادرنظرداشت قرائن روشن
ورعایت تناسب لفظی بین کلمات مقطع وسائرابیات لفظ
نوایی مرجح بنظر میخورد . چنانکه گوید :

می‌نوازم نی خوش‌لحن بجادوی نفس
آهوی کوه وبیابان همه رام است اینجا
با نوایی سخن ننگ مگوئید دگر
مست عشقست نه ننگ است نه‌نامست اینجا

این ابیات در دیوان فارسی نوایی هم نیست تاشائبه تضمینی
در میان باشد .

کثرت لغات، عبارات ومصطلحات دری ، عربی و
ندر تاًترکی (۱) وجسته جسته‌هندی‌در آثارخوشحال بیش
ازهرشاعردیگری نه تنها اشعاراوراغنی ، رنگین وزیبا
ساخته بلکه نموداری است ازپیوند استواروديرينهٔ ادبی

(۱) کلمات واصطلاحات نظیر: کنگاش، ترخان
گزلک - توغ - برغو و نظائر آن

وفرهنگی پشتو و دری وخویشاوندی معنوی این دو زبان.
خوشحال باآمیزش شیر باشکرو با ایراد صنعت ملمع چنان مهارت بکاربرده ومضمون آفرینی نموده است که مایهٔ شگفتی واعجاب است. ازشش غزل او که بدوزبان سروده شده اینک چندبیت از یك غزل آنرا طور نمونه نقل میکنیم: (۱)

---

(۱) خوشحال در قصیده لامیه یکصدوسی و هشت بیتی خود از شعر و شاعری شکایت ها دارد. مطلع قصیده اینست:

زه دشعر په کار هیڅ نه یم خوشحال
ولی خدای می کړه په غاړه دا مقال

این قصیده یاداور قصائد اثیر الدین اومانی، ظهیر فاریابی وانوری است. مطلع قصیده اثیر الدین اومانی اینست:

یارب این قاعده شعر بگیتی که نهاد
که چو جمع شعرا خیر دو گیتیش مباد

قصیده ظهیر باین مطلع آغاز میشود:

مرا زدست هنرهای خویشتن فریاد
که هریکی بدگرگونه داردم ناشاد

شروع قصیده انوری باین مطلع است:

ای برادر بشنوی رمزشعرو شاعری
تاز ما مشتی گدا کس را زمردم نشمری

راشه برچشمم نشین ای شهٔ خوبان چگل
لمعه خورشید را برچشم باشد جای تـل

تاویل قندونبات وشهدیکجادیده ای
اری اری آن دهان وان لبان وان ویـل

سر دهم تاهر چه فرمایی ترافرمان رواست
ازتوحکم ای پادشاه مهوشان ازمامثـل

اشعار دری خوشحال که در آن موازین شعری بدرستی رعایت شده جز درسه چهار مورد که ضبط صحیح ان بما نرسیده بقیه ازسلامت لفظی ورسایی معنوی برخورداری کامل داشته وهیچ نقطهٔ تاریك ونکتهٔ باریك درآن فرو گذاشت نشده است.

در بسا موارد شاعر موفق شده است تا کمال معنی را با جمال لفظ استادانه پیوند وآرایش دهد وعالیترین حال وعواطف بشری را در قالب زیبا ترین الفاظ به سبک فصیح و دلپذیر عراقی بیان کند. مانند این ابیات:

کوهی اگر زمانه فرستد هزار غم
ازغم چه غم چو رطل گران رابیا فرید

یا : شمع سان سوختن آموخته ام
چهره خویش رابرافروخته‌ام

یا : کرشمه کن و بخرام وطرف بستان آی
که‌در هوای تو گلهای گلشن اندنگران

یا: روهیا یوسف عهدست نگارتوولی
نیست آگه زدرد دل یعقوبی تو

یا: باداغ دل چولاله درین باغ زاده ایم
ازماست هرکه‌زاویه درخون کند کسی

لفظ سست ونادرست ، عبارت نا رساوغیر فصیح کلمات مبتذل ومستهجن ، لغات پیچیده ودور از ذهن تعبیرات نامطبوع ووحشی، کلمات پیش پا فتاده وبازاری استعارات وتشبیهات مبالغه امیز در اشعار او دیده نمیشود . ترکیبات واصطلاحات نظیر مغبچه ، پیرانه‌سر، رطل گران شیخ وشاب، صاحبدل ونظائر آنرا که‌ازمعانی دقیق پر بار است استادانه به‌کار برده است. رعایت‌سنن باستانی وتوجه به‌اداب

ورسوم کهن بکار بردن اصطلاحات خاص مربوط به آذر اا از نظر دور نداشته است مثلاً در دیوان خوشحال باشعاری بر میخوریم که نمودار باده نوشیدن به یاد دوستان است مانند (مـی زنیم خوشحال باده هر زمان بر یاد دوست) باده نـوشیـدن بریاد کسی که شایسته، تعظیم ویا مورد عشق وعنایت بوده رسم قدیم است که در محفل میخوران وبـزم بـاده گـساران معمول ورائج بوده از آثار ادبـی دری برمـی ایـد کـه باده نوشیدن بیاد بزرگان ، دوستان غائب ، جوانمردان ازاده نه تنها جزء آئین باستان بوده بلکه امر جاری ومطلوب نیز بوده است. چنین پیاله یی را که بیاد دوستان می خوردند ویا از مجلس خود می فرستادند دوستگان یادوستکام (۱) میگفتند. فردوسی کراراً باین رسم اشاره کرده است آنجا که گوید:

---

(۱) سنا یی گوید.

شـده از عـدل شـاه ملـک پناه

گـرگ بامیش دوستگانی خواه ه

به پیمود ساقی می وداد زود
تهمتن شد ازدادنش شاد زود
بکف برنهاد آن درخشنده جام
نخستین زکاووس کی بردنام
که شاه زمانه مرا یاد باد
همیشه تن وجانش آباد باد

---

* نظامی گوید:

منم و من و یکی دل، نه بمی، به خون دیده
دو بدو نشسته باهم، همه شب بدوستگانی

واسع جبلی گوید:

چو در مجلس او تو حاضر نبودی
فرستاد نزدیک تو دوستگانی

دیگری گوید:

منشین به نشاط و کامرانی
با دوست بنوش دوستگانی

عراقی گوید:

شاید که دهی بدوستداری
ان ساغر مهر دوستگانی ..

در تاریخ سیستان آمده است که چون قصه امیر باجعفر احمد بن محمد نزدنصربن احمد امیرخراسان یاد کردند وی گفت: همه نعمتی مارا هست اما بایستی که امیر باجعفر را بدیدی اکنون که نیست باری یاد او گیریم و همه مهتران خراسان حاضر بودند. یاد وی گرفت و بخورد

** امیر خسرو گوید:

بهم صحبتان دوستگانی دهیم
نشینیم و داد جوانی دهیم

نجیب‌الدین جرفادقانی گوید:

حوریا ترا خازن فردوس بریادلبت
دوستگانی بر کنارآب کوثر میدهد.

دوستگان بمعنی معشوق نیز بکار رفته:

کسی را چومن دوستگانی چه باید
که دلشاد باشد بهردوستگانی (فرخی)

دوستگان‌دست‌بر آوردو بدریدنقاب
از پس پرده بیرون آمد بازوی چوماه
(منوچهری)

بزرگان خراسان نوش کردند... رودکی در قصیدهٔ معروف (مادرمی) خود اشاره باین معنی دارد آنجا که گوید:

زان می خوشبوی ساغری بستان
یاد کند روی شهر یار سجستان

خود بخورد نوش و اولیاش همیدون
گوید هر یک چو می بگیرد شادان

شادی بو جعفر احمد بن محمد
آن مه آزادگان ومفخر ایران

اصطلاح شادی بهمان معنی است که امروز در موقع باده گساری «بسلامتی» گویند. اصطلاح سلامتی، ترجمهٔ عبارت فرانسوی است که گویا در زندان باستیل زمانی که پیاله های مشروب زندانیان را با دا روی بیهوشی آلوده میساختند و بخورد آنها میدادند در بین زندانیان تعارف می‌شد و آرزوی سلامتی همدگر را میکردند.

سعدی گوید:

غم وشادی بر عارف چه تفاوت دارد
ساقیا باده بده شادی آن کاین غم ازوست

حافظ گوید:

رطل گرانم ده ای مرید خرابات
شادی شیخی که خانقاه ندارد

جای دیگر گوید:

بر جهان تکیه مکن ور قدحی می داری
شادی زهره جبینان خور و نازک بدنان

باز گوید:

نغز گفت آن بت ترسا بچهٔ باده پرست
شادی روی کسی خور که صفایی دارد

در آیین فتیان و عیاران باده نوشیدن به شادی و یاد کسی نوعی تعهد بوجود می آورده و بمثابهٔ عهد مؤدت و پیمان دوستی، مانند از یک جام باده نوشیدن مهم بوده است گویی یاران هم پیاله را بهم خویش میساخته است

ابیات زیر اشاره بهمین معنی است:

من و تو بسته ایم عهد مدام
باده نوشیده ایم از یک جام

باده یی سالخورده تر ز فلک

وز لطافت بسان جان ملک

نزدان کش نصیبی ازادب است

حرمت می قوی تر از نسب است

حافظ گوید:

گرچه دوریم بیاد تو قدح میگیریم

بعد منزل نبود در سفر روحانی

این رباعی منسوب بخیام ناظر برهمین معنی است:

یاران بموافقت چو دیدار کنید

باید که زدوست یاد بسیار کنید

چون باده خوشگوار نوشید بهم

نوبت چو بمارسد نگونسار کنید

مولانا گوید:

یاد یاران یار را میمون بود

خاصه کان لیلی واین مجنون بود

ای حریفان بابت موزون خود
من قدحها می خورم ازخون خود
یك قدح می نوش کن بریاد من
گرهمی خواهی که بدهی داد من
یا بیاد این فتاده خاك بسیز
چونکه خوردی جرعه یی برخاك ریز
ای عجب آن عهدوآن سوگند کو
وعده های آن لب چون قند کو

جرعه برخاك ریختن ودرد وته نشست جام رابرزمین افشاندن نیز ازرسوم قدیم ومیان ملل مختلف مستد اول بوده است که خود نشانهٔ کرامت وجوانمردی حتی فال نیک بشمارمیرفته یعنی خاك از کاسهٔ جوانمرد بی نصیب نماند :

واصطلاح کأس الکرام از همین جا سرچشمه گرفته که اصلاً مأخوذ است ازین قطعهٔ عربی :

شربنا واهرقنا على الارض فضلته
وللارض من كاس الكرام نصیب(۱)

این شعر عربی ناظر بر همین موضوع است:

یا ساقی الکریم سوتی بماء کرم
هل للتراب حظ من جرعة الکرام

حافظ اصطلاح کاس الکرام را در ین شعر بکار برده است:

خاکیان بی بهره اند از جرعهٔ کاس الکرام
این تطاول بین که با عشاق مسکین کرده اند

ناصر بخارایی گوید:

مرا این سرخوشی از درد درد است
شربت الخمر من کأس الکرامی

منوچهری نکته بالا را چنین پرورده است:

جرعه برخاك همی ریزیم از جام شراب
جرعه برخاك همی ریزند مردان ادیب

---

(۱) احیاء العلوم چاپ مصر جلد چهارم صفحه هفتاد ویك، گویندهٔ شعر معلوم نیست.

ناجوانمردی بسیار بود چون نبود
خاك را از قدح مرد جوانمرد نصیب

حافظ گوید:
اگر شراب خوری جرعه یی فشان بر خاك
ازان گناه که نفعی رسد بغیر چه باك

خاقانی گوید:
تو اگر جرعه نریزی بر خاك
خاك را از تو خبرها ز کجاست

باز گوید:
بیفشان جرعه یی بر خاك و حال اهل شوکت بین
که از جمشید و کیخسرو هزاران داستان دارد

دیگری گوید:
ساقی چو در زرین قدح ریزی شراب ناب را
اول بیاد رفتگان برخاك ریز این آب را

مولانا چه توجیه زیبایی کرده است:

دانی ازبهرچه ریزندته جرعه بخاك
تا بهوش اید ومستانه کند خدمت تاك

بازگوید :

ساقیا برخاك ما چون جرعه هامی ریختی
گر نمی جستی خون ما را چرا می ریختی

دیگری گوید :

جرعه برخاك وفاآن کس که ریخت
کی تواند صید دولت زو گریخت

خاقانی گوید :

ازجام دجله دجله کشد پس بروی خاك
ازجرعه سبحه سبحه هویدا برافگند

ازبس که جرعه برتن افسردهٔ زمین
آن آتشین دواج سراپا برافگند

گردد زمین زجرعه چنان مست کزدرون
هرگنج زرکه داشت بعمدا برافگند

اول کسی که‌خاك شود جرعه رامنم

چو دست صبح جرعه صهبا بر افگند

جای دیگر گوید:

تو می خوری به‌مجلس و بر خاك جرعه‌ریزی

من خاك خاك باشم کز جرعه‌یایم افسری

باز گوید:

جرعه‌یی برزمین ریزی ازمی

زمین چون فلك مست دوران نماید

حافظ جای دیگر گوید:

فرشته عشق نداند که چیست قصه‌مخوان

بخواه جام وشرابی بخاك آدم ریز

امیر خسرو گوید:

چو می خوری بسرم نیزجرعه‌یی می ریز

حاجتم نبود که فرمایی به ترك ننگ ونام

کامگار ختك نوهٔ خوشحال خان گوید:

ایم به بزم تو اگر از لطف و مرحمت

اول برای خاك فشاندن شراب خواه

دیگر از اصطلاحات کهن را که خوشحال بکار برده اصطلاح بحل کردن (از حل عربی بمعنای روا بودن و حلال بمفهوم از گناه کسی در گذشتن ، حلال کردن و عفو نمودن) که هنوز در لهجه عامیانه به تلفظ و شکل «پیل» زنده است آنجا که گوید :

دل خواهد مرا آزار او کردم بحل
خون خود تا بی غم و اندیشه در محشر شود

و یا :

زار و قربان تو گردم گر به تیغ خود کشی
نی به تیغ دیگران خونم ترا باشد بحل

این اصطلاح در اشعار دری بو فرت بکار رفته است از آنجمله:

شنیدم که گفت از دل تنلث و ریش
خدایا بحل کردمش خون خویش

و یا :

هین بحل کن مر مرا از کار زشت
ای کریم و سرور اهل بهشت

مولانا گوید :

گفت داودش ، خمشس کن ، رو بهل
این مسلمان راز گاوت کن بحل

ناصرخسرو بحلی را بمعنی بحل کردن بکار برده آنجا که گوید :

مستحلا چو شوی تو مستحلی
چونکه نخواهی ازین و آن بحلی

دیگر از مختصات لفظی کلام خوشحال بکار بردن لغات شاذونادر است که در ادب قدیم دری متداول بوده وامروز از استعمال افتاده است :

از انجمله است کلمهٔ (غایت) دری ظاهراً بمعنی ابتدا ظهور ، تااین ساعت تا کنون ، غیراز کلمه (غایت) عربی بمعنی پایان و نهایت . این کلمه هنوز در لهجه عامیانهٔ ما باتفاوتی در تلفظ باقیمانده و در کتب نظم ونثر دری جسته جسته دیده میشود .

خوشحال کلمه غایت رابمعنی (ازوقت) درین شعر

چنین استعمال کرده : (۱)

گل لاف لطافت زد تهچه په چمن راغلی

از غایت خجالت شد سر گشته سنادو راندی

حال انکه درین شعر بمعنی عربی آن بکار برده :

انگشت عیب جوی بجایی نمیرسد

درحسن و جمال بغایت مکمل است

برای تاکید قول اینك یکی دو نمونه از اشعار بزرگان

ادب دری راتقدیم میکنیم :

سعدی گوید :

زخردی تابدین غایت که هستم

حدیث دیگری بر خود نبستم

---

(۱) دردیوان پښتو کلمه غایت را چنین بکار برده است :

دادمادبخت اثر نه دی نوخه دی

له رقیبه خه شکوه پداغایت کا

امامی هروی گوید :

تابدین غایت خداوندا جز این معنی نبود
موجب حرمان من بیچاره زین عالیجناب

سلطان اویس جلایر گوید :

هر چه تاغایت بنام او مقرر بوده است
همچنان باشد بنام او مقرر همچنان (۱)

حافظ درین بیت در مصرع اول غایت بمعنی وقت واین زمان را ودرمصرع دوم غایت بمعنی نهایت و کمال را چنین بکار برده است :

تا بغایت ره میخانه نمیدانستم
ورنه مستوری ماتابچه غایت باشد

دیگر لفظ (دیر) است بمعنی بسیار که دراشعار قدمای دری نیز همین بهمعنی بکار رفته غیر ازمعنای (ناوقت) مقابل زود .

---

(۱) ص ۱۵۳ شعرالعجم جلددوم شبلی نعمانی ترجمه فخر داعی گیلانی چاپ تهران ۱۳۳۹ .

خوشحال گوید :

گفتم ایجان جهان ازمن گهی یاد آیدت

گفت وقت قتل می ابی بیادم دیر دیر

کلمه دیررا بمعنای بسیار درین شعر رودکی ملاحظه فرمائید:

دیر زیاد آن بزرگوار خداوند

جان گرامی بجانش اندر پیوند

(دیر زیاد) در مصرع بالا بمعنای (بسیار زندگی کناد) است.

درقدیم موقعیکه کسی عطسه می زد بجای رحمك الله یا یرحمك الله که بعداً متداول شده است (۱) جمله دیر زی را بکار می بردند یعنی بسیار زنده باشی. خداوندگار بلخ گوید :

هست شرط دوستی غیرت پزی

همچو شرط عطسه گفتن دیر زی

(۱) رجوع شود به ص۳۲٦ لطایف والطوایف تالیف مولانا فخرالدین علی صفی باهتمام احمد گلچین معانی چاپ تهران .

اسم صوت بخ بخ که در مقام بیان خشنودی، تمجید و مبالغه درمسرت درقدیم بکارمیرفت درشعرخوشحال دیده میشود آنجا که گوید (۱):

ښه ښه بخ بخ ای دلداره
وفا جوبه غم برداره

خاقانی گوید :

بخ بخ ای یارو خه خه ای دلدار
هم وفادار و هم جفاکار

اینك چند نمونه از صورت استعمال آن درادب قدیم دری:

خاقانی گوید :

بخ بخ آن بختی که کتف رسول
جایگاه زمام اوزیبد

---

(۱) دراشعار پشتوی خوشحال نشانه کهنگی بیشترمشهور است از آنجمه است مماله یا امالهٔ کلمات عربی، نظیر کلمهٔ اعتماد درین بیت :

ددوستانو په دوستی نشته امید ـ ددښمن په تملق څه اعتمید

(ص ۱۰۹۵، مرعلری)

سنایی گوید:

زهری که او چشاند چه جای اخ که بخ بخ

تیغی که او گذارد چه جای آه که خه خه

کلمه (خه) به همان معنای خوب که امروز در پشتو متداول است در اشعار کهن دری نیز مورد استعمال داشته چنانچه درین شعر شهید بلخی:

بسخن ماننـد شعـر شعـرا

رودکی را سخنی تلو نویست (نبیست)

شاعران را خه و احسنت مدیح

رودکی را خه و احسنت هجیست

سنایی گوید:

خه بنامیزد مهی هم صدر و بدر درگهی

از درد دلها اگهی ای عنصر جود و ادب

دیگر از کلمات کهنی که خوشحال بکار برده فعل (غنودن) است بمفهوم دقیق آن. آنجا که گوید:

بیرون برا ببین که جهان بر تو تنگ نیست

تا کی درون گوشهٔ خلوت غنوده ای

ویسا :

باوجود وسعت کام دل وجمع بتان

زاهدافسرده‌دل‌در کنج تنهایی غنود

غنودن در واقع حالت نیم خوابی را گویند چنانچه در ترجمه آیهٔ مبارکه ۲۱۵ ـ سورهٔ بقره در برابر لفظ سنه بکار رفته است آیه مبارکه (لا تأخذ سنة ولا نوم) در تفسیر کابل چنین ترجمه شده است: نه می گیردش پینه کی و نه خواب، در تفسیر سورآبادی چنین آمده است : نه گیرد او را غنودنی و نه خواب. میبذی در کشف الاسرار چنین نوشته است : نگیرد ویرانه نیم خواب و نه خواب . از نیم‌خواب یا خواب سبك تعبیر به چرت نیز میشود . دیگر استعمال کلمه ننگ که از اضداد است بدو معنی ضدان :

با نوایی‌سخن ننگ مگوئید دگر

مست عشقست و نه ننگ است نه نام اینجا

نظیر این بیت حافظ و مولانا:

از ننگ چه گویی که مرا نام ز ننگست

وز نام چه پرسی که مرا ننگ ز نامست

گر مردنام و ننگی از کوی ما حذر کن
ما ننگ خاص و عامیم از نام ما حذر کن
استعمال کلمه شاید بعنوان فعل مستقبل از مصدر شایستن به معنای لائق و سزاوار چنانچه درین دو بیت :
پیر ما از می پرستی توبه فرماید مرا
الله الله وقت گل این توبه می شاید مرا
شاهباز است که مرساعد شه را شاید
گرچه بیهوده بهر گوشه پرید این دل من
در پشتو هنوز کله (شایی) از همین مصدر مستعمل است .
اینک برای مزید استفاده تمام صیغه های این مصدر با مثال شعری آن ارائه میشود :
شایم : اگر شایم به مهر و دوستداری
زمن بردار بار گرم و خواری
شایی : وگر طاقت نداری جور مخدوم
برو سعدی که خدمت را نشایی
شاید : اگر بباده مشکین دلم کشد شاید
که بوی خیر زهد ریا نمی اید (حافظ)

شاییم : گر دسته گل نیاید از ما

هم ، هیمه دیگ را بشاییم

(سنایی)

شایید : تا خرقه بخون دل ساغر نبشویید

رندان خرابات مغان را به نشایید

(خواجو کرمانی)

شایند : بد و گفت برگرد گرد جهان

مه دختر گزین از نژاد مهان

کم از هشتاد زن پیشش نباید

که کمتر زین ند یمی را نشاید

البته نمونه های شعری برای سائر مشتقات آن مانند (شای مشای ، شایسته ، شایست ، شایستگی ، شایستگان وشایان) نیز داریم .

استعمال کلمه بایستن بعنوان فعل مستقبل بمعنای (لازم است) چنانچه درین شعر :

شوق زلف یار دارم بر جنون خویشتن
خود گواهی میدهد هم زنجیر می باید مرا
اینك صورت صرف صیغه های آن با مثال شعری ارائه میشود جز جمع مخاطب یعنی بایید که مثال شعری برای آن نداریم :
بایم : کنون این روز می دید بایم
تن سیمینت گشته خاك پایم
بایی : بگیتی کام راندن با تو نیکوست
تو بایی در برم یا جفت یا دوست
باید : درد که طبیب صبر می فرماید
وین نفس حریص راشکر می باید
باییم : اگر فرهنگ شان کرد باییم
گزند افزون زانده از ه نماییم
بایید :
بایند : کم از هشتاد زن پیشش نبایند
که کمتر زین ندیمی رانشایند

مثالهای شعری ازمشتقات این مصدر مانند (بای، بایا، بایست بایسته ، بایستگی ، بایستگان ، باینده) در دست هست . امانخوشحال کلمه باید رادرین شعربعنوان فعل معین بکار برده است :

وصال آن پریرو رایگان نیست
ببباید باختن جان رایگانی

نظیراین شعردری :

با نبوه زخمی ببباید زدن
سپه راهمی پیش باید شدن

دیگرازویژگیهای کلام خوشحال استعمال فعل مضارع ازمصدر یاراستن بمعنای توانستن است چنانچهدرین شعر :

معصیت مقبول ، طاعت رو چه استغناست این
کس نیارد دم زدن اینجا که حکم داور است

نظیراین بیت سعدی:

پسر گفت راه دراز است وسخت
پیاده نیارم شد ای نیکبخت

استعمال بعضی از مصطلحات کهن ومعروف نیزازمختصات

لفظی اشعار خوشحال بشمار میرود مانند ژاژ خاییدن از جان سیر گشتن دل بر گفتن، و جز آنها. آنجا که گوید:

هیچی تو و از تو هیچ چه خیزد هیهات

بیهوده مگوی بیر زبان ژاژ مخای

این اصطلاح در اشعار دری فراوان دیده میشود از آنجمله است این شعر ناصرخسرو :

هزار آواز چون دانا همه نیکو و خوش گوید

ولیکن زاغ همچون مرد جاهل ژاژها خاید

خوشحال اصطلاح دل بر گرفتن را درین شعر چنین بکار برده است :

ازو دل بر گرفتن کار من نیست

که از جان سیر گشتن کار تن نیست

نظیر اصطلاح دل بر کندن حافظ درین شعر :

ور باورت نمیشود از بنده این حدیث

از گفته کمال دلیلی بیاورم

گر بر کنم دل از تو و بر دارم از تو مهر

آن مهر بر که افگنم این دل کجا کنم

بیت دوم شعر بالا اصلاً از مسعود سعد است آنجا که گوید

گر بر کنم دل از تو و بردارم از تو مهر

این مهر بر که افگنم این دل کجا کنم

کمال اسماعیل این بیت را با تغییر قافیه تضمین کرده و بکار برده است به همین ملاحظه حافظ آنرا از کمال دانسته است.

خوشحال تر کیب زیبای پیرانه سر را در ین بیت استادانه بکار برده است :

از دست دل خجل شده ام آه چون کنم

پیرانه سر که جنون جوانی در دل است

اصطلاح پیرانه سر مخصوصاً در کلام حافظ مکرر بکار رفته است از آنجمله است این ابیات :

اگر آن طائر قدسی ز درم باز آید

عمر بگذشته به پیرانه سرم باز آید

یا : جامی بده که باز بشادی روی شاه
پیرانه سر هوای جوانی است درسرم
یا : خسروا پیرانه سر حافظ جوانی میکند
بر امید عفو جان بخش جهان بخشای تو
یا : پیرانه سرم عشق جوانی بسر افتاد
وان راز که در دل بنهفتم بدر افتاد
دیگر از ویژگیهای کلام خوشحال استعمال کلمه منون (تنوین دار) بصورت الف است مانند متقدمان آنجا که گوید :
دریغا دائما پیکان تیرش
مرا در جان چو جان بودی چه بودی
نظیر این شعر حافظ :
من وانکار شراب این چه حکایت باشد
غالباً بنقدرم عقل کفایت باشد
جدا اوردن (می) استمراری از اصل فعل که در کلام پیشینیان متداول بود درین شعر خوشحال دیده میشود :

مرابد و رابت باده یاد می نماید

بیاد روی تو گل در فواد می نماید

نظیر این شعر سنایی :

بمیر ای دوست پیش از مرگ اگر می زندگی خواهی

که ادریس از چنین مردن بهشتی گشت پیش از ما

آوردن یای تاکید پیش از نون نفی بشیوهٔ قدما:

دهم جان را بهای خاک پایش باز می ترسم

که این محقر متاعی را زمن آنجا به نستانند

نظیر این شعر دقیقی :

مراو را بهرامش همی داشتند

بزندانش تنها بگذاشتند

و یا این شعر فرخی :

هر که بنگریزد و شوخی کند

مستحق هر بدی و هر بلاست

پاره یی از صنایع شعری در دیوان دری خوشحال بملاحظه میرسد که میتوان گفت شاعر در استعمال آن قصد و

عملی نداشته وبصورت طبیعی بکار رفته است. اینك باختصار بان می پردازیم :

تلمیح : در اشعار خوشحال اشارات فراوان بداستانهای معروف، معارف ومعالم اسلامی، حکایات مذهبی وافسانه های محلی دیده میشود. در دیوان پشتو چند بار از آدمخان ودرخانی (۱) یادکرده است ذکرعرائس الشعرعرب وعجم

---

(۱) که خبردرخانی دمخه نه وی
آدمخان به ځنی څه غوښتل په گور کښی
(مرغلری ٤٧٥)

اوس دد یوجونو وینځو په ځای نده
درخانی پکښی یو آدم خان خوښ کړ
(ایضاً ٣٦٥)

درخانی آدم خان کړه مشهوره
یوسف زی ځوانان دیرو سپاره پلی
(ایضاً ٤٦٩)

شورو شر به د رانجا په جهان نه و
که دهیر صورت پیدا نه وی په شور کی
(ایضاً ٢١٩)

مانندلیلی و مجنون، یوسف وزلیخا، وامق وعذرا ویس-ورامین ونظائر ایشان وحتی اساطیر هندی مانند قصه معروف پنجابی وارث شاه بنام هیرورانجا * که نخستین بار

---

* توضیح: داستان عاشقانه هیرورانجا در حدود اوائل قرن شانزد هم در پنجاب بظهور پیوسته و از ان زمان ببعد موضوع دلچسب برای مثنوی و حکایتهای منثور شد در زبان پنجابی بیش از ۶۰ شاعر و نویسنده این داستان را به نظم و نثر در آورده اند که نویسنده اولی دامودر و بعد وارث شاه بود بعضی باین داستان رنگ عرفانی جنبه روحانی داده اند.

در زمان مار لی حدود ۲۰ نفر آنرا به نظم و نثر کشیده اند که معروفترین آن عظیم الدین عظیم تقوی، ضیأالدین ضیاآزاد، ولی محمد انصاری، باقی، شیوك رام عطار فقیرالله آفرین لاهوری، نواب احمدیار یکتا، کنیالال میباشد سردار عبدالقار افندی پسر محمد ایوب خان وفاتح میوند آنرا به انگلیسی نوشته حیات جان باقی در ۹۸۷ آنرا منظوم کرده در عهده شاه جهان سعیدی بنام افسانه دلپذیر آن را نگاشته است.

حیات مجان باقی(۹۸۳-۹۸۷) و نوبت دوم سعیدی در عصر شاه جـهان بـنام افسانهٔ دلپذیر نوشته‌اند، وجود دارد. همچنین اشاراتی به حدیث شیخ صنعان ، سحر بابل، گنج قارون چشمه خضر، آدم و رضوان رفته است که صرف بیك نمونه بسنده میشود :

آدم صفت ز روضه رضوان بدر شوم
مارا اگر ز کوی تو بیرون کند کسی

نظیر این شعر حافظ :

هشدار که گر وسوسه نفس کنی گوش
آدم صفت از روضه رضوان بدر ایی

اقتباس : اقتباس از آیات، احادیث و امثال و حکم عرب در دیوان پشتو و دری او دیده میشود :

اینك یك مثال طور نمونه تقدیم میگردد:

عفو خد از جرم من و تو زیاد تست
لاتقنطوز آیت قرآن شـنیده ای

که مقتبس است ز آیهٔ شریفهٔ (۵۲) سوره‌زمر : لاتقنطو من الرحمت الله .

در دیوان پشتو چند جای این آیه مبارکه را اقتباس کرده است مانند :

په لا تقنطوا خوشحال ئه

تل خوشحال او سه خرم

په لا تقنطو تکیه ده

گنه او رو وری تو رتم دی

گو یا خوشحال مانند حافظ چشم به دریای رحمت دوخته بود مانند او که‌می گفت نا امیداز در رحمت‌مشو‌ای باده پرست‌یا که مستحق کرامت گناهکارانند دست به‌دامان بخشایش خداوندی‌یاز یده بود. حافظ‌این نکته راچنین نیکو پرورده است :

عفو خدا بیشتر از جرم ماست

نکتهٔ سر بسته چه گویی خموش

ارسال المثل یا مدعا مثل:

ای نفس فضول از فضولی باز آی
چون مردم جو فروش گندم منمای

این مثل فراوان در زبان دری بکار رفته است از آنجمله است :

چشم از همه عالم بپوش بر یاد او کن جام نوش
گندم نمای جو فروش آخر مباش ای بوالعجب

سعدی گوید : زهی جو فروشان گندم نمای
جهان گرد و سالوس و خرمن گدای

نظامی : تو آن گندم نمای جو فروشی
که در گندم جو پوسیده پوشی

دیگری : در گذر زین عالم گندم نمای جو فروش
کز جفای او دل احرار ارزان ارزنست

یکی دیگر از موارد یکه خوشحال صنعت ارسال المثل را بکار برده این است :

نمکدان دلم از خون تهی ماند
نمک خوردی نمکدان را شکستی

نظیر این شعر جامی :

ز کوی حق گزاری رخت بستی
نمك خوردی نمکدان را شکستی

وسلمان ساوجی :

زود بگیرد نمك دیدهٔ انکس که او
نان و نمك خورد ورفت خوان و نمکدان شکست

ابیات بالا یاد اور قطعهٔ مولانا کاتبی است که دربارهٔ سیمی نیشاپوری گفته :

میان شهر نیشاپور (سیمی)
چو اشعار لطیف کاتبی دید
به مشهد بردو برشعر خودش بست
نمك خورد و نمکدان را بدزدید

مراعات النظیر :

تاچه بازی رخ نماید تاچه ایدازفلك
ماه بختم در محاق ومهره ام درششدر است

تجنیس تام :

افغان پسری که هست اشوب جهان
گردیده ازو خانۀ صبرم ویران
هرگز نکند گوش بافغان کسی
ای همنفسان زدست افغان افغان

تجنیس زائد :

قاصد آمد از دیار یار من آورد خط
گویا هر حرف او خوشبو ز مشك اذفر است

یا: کس درچنین دیار چسان دل نهد بیار
چون کس وفا ندید ز خوبان این دیار

تجنیس خط :

امروز به از قصر شاهان خانۀ ماست
چون آن بت بگزیده بکاشانه ما ست
گنجی که به کنجی ویران طلبند
اینجا بطلب که گنج درویرانۀ ماست

حسن تعلیل :

نازمحبوب ارچه محبوب است نه زاند ازه بیش
باده چون از حد فزون گردد صداع سرشود
سرو درباغ سرافگنده ازآنست که او
قامت راست ترادیدو خوش اسلوبی تو

طباق یاتضاد :

یارب آن مغبچه را هیچ گزندی مرساد
که برویش نگران خاص وعوام است اینجا
سیر آمدن زجان خود آسان بودبسی
سیرآمدن زروی بتان سخت مشکل است

اشتقاق وشبه اشتقاق :

جز و فاوستم وجور که میتواند خوب
مهررا اندك و بسیار نمیداند حیف
ما زیان عاشقی بگزیده زاهد سود زهد
آن زیان را دوست داریم زین بیهوده سود
خاك مشك آسای تو آسایش جانم ربود
ترك چشمان تو غارت کرد پیشم هرچه بود

ملمع :

خوشحال خان پنج غزل ملمع یا شیر و شکر بزبان دری و پشتو داردالبته در دیوان پشتوی او بغزلهایی که هندی و پشتو است (۱) نیز برمیخوریم. این نشان میدهد که خوشحال از هرچمن سمنی چیده واز هرزبانی لفظی برگزیده و کلام خود را با آن رونق و صفا بخشیده است یکی از مطلع های غزل ملمع او اینست :

با تو خلوت برگزینم در تو بینم سیر سیر
گرچه وقت نوبهار است با وجودت هیرهیر

ایهام و ایهام تناسب :

---

(۱) ازملمع های هندی او یکی اینست :

دچری دکناري حاجت هیچ نشته
دبهو په غشوتا بیچاره ماریا (ص ۲۷ مرغلری)

ویا غزلی باین مطلع :

چه سینه کنبی می اوده مینه پرجاکی
څماسدامحبت گوره کیسی لا کی
(ص ۳۹۱ مرغلری)

رخ تو همچو نوشگفته گلیست

عندلیبان او هزار بود

مطرب بیا ترانه دلسوز ساز کن

ساقی بدور لاله‌رخان جام‌ی بیار

بخط نورسیدان نورسیده

بقتل عاشقان خط بر کشیده

لبت از آب حیوان آب برده

رخت نور از رخ مهتاب برده

لاله هرچند که زیباست بباغ

پیش رخسار تو بسیار کم است

شب وصلست مو راجا نمانده
تو کی گنجی به پیرهن بگویید

مختصات معنوی شعر خوشحال

شعر خوشحال از نظر محتوا و مضمون، طرح و شکل، دقیقه یابی و نادره پردازی از تازگی و ابتکار برخوردار نیست و از نوع مطالب و موضوعاتی است که معمولاً غزل سرایان به آن پرداخته و دران زمینه طبع آزمایی کرده اند اما باوجود این کلیه غزلهای او سرشار از مفاهیم عاشقانه و لبریز از معانی رندانه است. بسایر اغراض شعری عنایت و اقبالی ننموده است. در تنها قصیدهٔ خود که بغرض پند و اندرز سروده شده به

معنی نکات اخلاقی ودقائق تربیتی اشاراتی رفته است:

درغزل گاه به زاهد های خود نماو واعظ های بی عمل کنایات ملیحی دارد. این بیت از قصیدهٔ او:

واعظ مادر درون خانه رندی میکند
عیب رندان مو بهمو گوید چو برمنبر شود

یاداور این شعر دل انگیز حافظ است:

واعظان کاین جلوه برمحراب و منبر میکنند
چون بخلوت میروند ان کار دیگر میکنند

دردیوان پشتوی خود این معنی راچنین بیان داشته:

داجاهل شیخان شیخان نه دی شیطان دی
چه فسادئې پیدا کیږی له تهلیل

درین بیت کسی راکه درمیخانه ها بسته و باب تزویرو ریا کشوده نکوهش میکند. ظاهراً مدلول این بیت او رنگ ـ زیب پادشاه متعصب ریاکار و سختگیر هند بوده است:

مستور گشت شاهد و معد وم شد شراب
افغان من ز دست شهنشاه عادل است

خوشحال در یکی از غزلهای خود بسیاق خواجهٔ شیراز ممدوح را درمقام معشوق قرار داده ودر مقطع از ان به نیکی یاد میکند درین غزل :

هر که در کوچه ان ماه مکانی دارد
کفر محض است اگر میل جنانی دارد

مصرع سلمان ساوجی رااستادانه تضمین کرده است :

چندپرسی که تراتیر زشست کی رسید
انکه زابرو و مژه تیرو کمانی دارد

مطلع سلمان اینست :

انکه زابرو ومژه تیرو کمانی دارد
چشمها کرده سیه قصد جهانی دارد

سعدی نیز غزلی بهمین منوال دارد:

آن شکر خنده که پر نوش دهانی دارد
نه دل من که دل خلق جهانی دارد

حافظ نیز برهمین وزن، قافیه وردیف غزلی دارد بدین مطلع :

شاهدان نیست که موی ومیانی دارد
بندهٔ طلعت آنسم که آنی دارد

قصیدهٔ سلیس جزیل و پرمایهٔ او که باقتفا از استادان پیشین مانند امیرخسرو، جامی ونوایی سروده شده از امهات قصائد زبان دری بشمار میرود بدین مطلع:

چشم ظاهر بین مردم مردم چشم سراست
عاقلان در درون چشم چشم دیگراست

قصیده امیرخسرو بنام بحرالابرار دریکصد وسه بیت به این مطلع آغاز میشود:

کوس شه خالی وبانگش غلغلش در دسراست
هر که قانع شد بخشك وتر شهٔ بحرو براست

مطلع قصیدهٔ صد بیتی جامی بنام لجة الاسرار اینست:

کنگرایوان شه کز کاخ کیوان برتراست
رخنه هادان کش بدیوار حصار دین دراست

علیشیر نوایی این قصائد رادرهفتادو دو بیت بنام تحفة الافکار بدین مطلع استقبال کرده است که بقول نثاری مؤلف مذکرالاحباب مشتمل است بربسیاری ازمعانی دقیقه رائقه والفاظ لطیفه شایقه:

آتشین لعلی که تاج خسروان رازیور است

اخگری بهر خیال خام پختن درسر است

شاعران پیش ازامیر خسروچون عنصری، معزی و غیره و همچنین گویندگان بعد ازو چون فضولی و کلیم وجزایشان باین وزن وقافیه ورد یف قصیده ها دارند. بیدل بنام سواد اعظم (که ماده تاریخ سرودن قصیده یعنی سال ۱۱۸۲ هـ ق است) قصیده یی مشتمل بر یکصد و پنجاه بیت باسه مطلع به همین وزن قافیه وردیف دارد که مطلع اول آن اینست:

درحریم خاك ماراموی پیری رهبر است

جامهٔ احرام مرگ شعله ها خاکستر است

این قصیده خوشحال جز دریك مورد که از لحاظ لفظ ناخوش ازز یبایی افتاده بقیه بی عیب وسالم است وآن مورد اینست:

یار در عالم نماند از هیچکس یاری مخواه

درچنین عهدی کسی کو یارمیخواهد خر است

دوین قصیده تلمیح ملیحی به سنجر شده بدینگونه:

ملك سنجر از حد ود کاشغر تا شام بود

ملك از ان دیگران شد لیك نام سنجر است(۱)

گوینده ظاهراً در سرودن این بیت نظری باین قصیده

معزی داشته بدین مطلع :

هفت کشور در خط فرمان سلطان سنجر است

هفت گردون در کف پیمان سلطان سنجر است

آنجا که گوید :

هندو ترکستان و خوارزم و عراق و روم شام

هر که دارد بندهٔ فرمان سلطان سنجر است

گرچه فرسنگی بود بالای میدان ملوك

از حلب تا کاشغر میدان سلطان سنجر است

---

(۱) ص ۳۳ ـ ننگیالی پښتون سال ۱۳٤٥ ـ چاپ پشتو ـ تولنه و ص ۸٤ دیوان امیر نظام الدین علیشیر نوایی «فانی» بسعی و اهتمام رکن الدین همایون فرح تهران ۱۳٤۲

غزلهای شیوا وابدار خوشحال لطف و کشش خاصی دارد این بیت نغز و دلاویز در وصف دهن تنگک معشوق برخلاف سلیقهٔ امروزی که تنگی دهان چندان طرف رغبت و توجه نیست زیبا سروده شده است :

مراگویی بگو وصف دهانم
چه گویم چون در وجای سخن نیست

اسکافی شاعر دورهٔ غزنوی نیز از هواداران دهن تنگک بوده و آنرا چنین توصیف کرده است :

شادوخرم بزی و می خور از دست بتی
که بود جایگهٔ بوسه او تنگک چو میم

این بیت الغزل نمایانگر روحیهٔ بلند پرواز وآزاده شاعر و در واقع وصف حال اوست:

من همان مرغم که از شاخی بشاخی
بر نشینند بر پرد ما واکنند

درین شاه فرداز نی کلکش زمزمه حافظ شیرین سخن شنیده میشود :

مطرب بیا ترانهٔ دلسوز ساز کن
ساقی بـد ورلاله رخان جام می بیار

این بیت علاوه بر پختگی و استواری از نظر مضمون، حسن ادا، ظرافت فکر و رقت خیال و لطف معنی تازگی دارد:

تیغ تو اب زندگانی داشت
کشتی و زندهٔ ابد کردی

خوشحال باذهن لطیف و زیبا پرواز خود علاوه بر غزل در سائر ابواب شعری نیز ذوق آزمایی کرده است. مثنوی سر آغاز دستار نامه گویا زاده طبع بلند او ست شاعر درین رباعی دلنشین منسوب باواز ترانه گوی معروف عمر خیام الهام گرفته و برهمان سیاق سخن گفته است:

از شرب مدام و لاف مشرب توبه
وز عشق بتان سیم غبغب توبه
در دل هوس کنار ربر لب توبه
زین باده نادرست یارب توبه(۲)

---

(۱) این رباعی در دیوان جامی صفحه ۸۳۲ ـ نیزدرج است نگاه کنید دیوان جامی چاپ هاشم رضی همچنین رجوع شود به ص ۲٤٤ ـ زنگیالی پشتون.

درمیان اشعار خوشحال ابیاتی هست که قسمتی از غزلهای ازمیان رفته‌است:

درین غزل که باستقبال کلام لسان الغیب سروده تضمین باتصرفی دریکی از مصاریع او رواداشته‌است بیت مورد نظر از غزل حافظ اینست:

مازیاران چشم یاری داشتیم
خود غلط بود آنچه می پنداشتیم

غزل خوشحال باین مطلع آغاز میشود:

چون نظر برخال خوبان داشتم
تخم غم رادردل خود کاشتم

آنجا که گوید:

خوبرویان راوفا کمتر بود
بر غلط بود آنچه من پنداشتم

چون حدیث خال رفت(۱) باید گفت که خال رخسار محبوب

---

(۱) ص ۷ـ ارمغان همچنین رجوع شود به ص ۱۷۲ شعرالعجم.

چون مرکز احساس و شیفتگی، محور رغبت و اشتیاق بیش از هر دانه و دامی نظر پاکباز خوشحال را جلب کرده است چنانچه وصف های دلکشی از خال ازو بجای مانده است بنحویکه میتوان گفت وصف خال بر دیگر وصف ها غلبه دارد. اما این خال چه خالی بوده خال سیاه یا سبز ینهٔ دوشیزگان چادر نشین افغان یا خال کبود گلگونهٔ پریرویان سند جائیکه حافظ سمرقند و بخارا را به نقش خال مشکین معشوق می بخشد او جهان را عطا میکند آنجا که گوید:

بر خال آن نگاری شهری دهم دیاری
آن عاشقم که بازم بر خال او جهان را

در شعر پشتوی خود این معنی را چنین بیان داشته:

سمرقند او بخارا خه هغه زه یم
چی جهان بخښم د کښلی مخ په خال

جای دیگر گوید:

بخارا بخښم هغه یم
په دیدن دیوه خال

ویا:

کەوارەخزانی دشاه جهان پادشاهٔ څماشی

هغەوارەبەزەپەیوەخال دخو باور کرم(۱)

بهر حال خال خوش هند و نقطه عطف و عنایت خوشحال خان است همانطور یکه حافظ آنرا مدار نقطهٔ بینش می خواند خوشحال نیز دران رمز مگوو راز نهانی را جستجو می کند شعر حافظ ناظر برهمین موضوع است:

مدار نقطهٔ بینش زخال تست مرا

کەقدر گوهر یکدانه گوهری داند

جای دیگر گوید:

خال شیرین که بران عارض گندم گون است

سران دانه که شد رهزن آدم با اوست

سایهٔ خال سیاه معشوق چنان در کار گاه دیدهٔ خوشحال نقش بسته بود که جز ان چیز نمی دید چنانکه گوید:

(۱) ص۲۱۹ ـ مرغلری.

بحق زلف دلاویزت ای پری پیکر

که غیر خال توام درسواد می ناید

حافظ دراین معنی گوید :

سواد دیدهٔ غم دیده‌ام به اشك مشوی

که نقش خیال توام هرگزا ز نظر نرود

مولانا گوید :

یك زمان بگذار ای همره ملال

تابگویم وصف خالی زآنجمال

دربیان ناید جمال حال او

هردوعالم چیست عکس خال او

چونکه من از خال وخویش دم زنم

نطق میخواهد که بشگافد تنم

در دیوان پښتوی خوشحال به بسا اشعار برمیخوریم

که بااشعار بسی از شعرای دری گوی درموضوع توارد

دارد ویا آنهارا لباس دیگر پوشانده است.

اینك طور نمونه چند مثال تقدیم میشود:

خوشحال درین شعر بشیوهٔ سخن رودکی نزدیك شده است:

درست عالم پداخبره خبر دار دی

چه بلبله خپلی ژ بـی پـه قفس کړه

کلام رودکی اینست:

بحسن صوت چو بلبل مقید قفسم

بجرم حسن چو یوسف اسیر و زندانی

این شعر از حیث موضوع تحت تاثیر سعدی پرداخته شده است:

ددو لت لمن نیـوه نشـی پـه زور

روند که سترگی پهوسمه کالا پیغور

اصل شعر سعدی اینست:

کس نتواند گرفت دامن دولت بزور

کوشش بیفایده است وسمه برابروی کور

خوشحال مضمون (برعکس نهند نام زنگی کافور) را

چنین بسته است:

شـپـه یـی و ینځـه بی بی نـور

تـو رزنگی نـوم یـی کـافـور

مـــرده شـــــوی چـــهمـــنــافـــق دی

مـــرجـهـــود بـــولـــــی مـغـفـــور (۱)

قاضی عمر آنرا نقل لایق کرده است :

مرا زمانه نهاده بـه عکس قاضی نام

چوز نسگی که نهد خواجه نام او کافور

خوشحال در جای دیگر حدیث مبارك را چنین ترجمه کرده است :

محمد دعلم شهـر دی ئـسی ورو

ترقنبر ئی شه خوشحال ختیلك فـدك

ترجمهٔ حدیث مبارك در اشعار ناصرخسرو چنین صورت گرفته است :

---

(۱)ـ خادمانند نامشان کافـور

لیلك رخشان سیه تر از عنبر (سنایی)

مراسیران را لقب کردند شاه

عکس چون کافور نام آن سیاه (مولوی)

بران کسانی نباشد اعتـــماد

سی باشد سیه را نام کافور (ابوالفرج رونی)

پیغمبر بدشهر همه علم و بر ان شهر (۱)

شایسته دری بود و قوی حیدر کرار

و یا: در بود مر مدینهٔ علم رسول را

زیرا جزاو نبود سزای امانتش

مولانا گوید:

چون تو بابی آن مدینه علم را

چون شعاعی آفتاب علم را

باز باش ای باب بر جویای باب

تا رسند از تو قشور اندر لباب

باز باش ای باب رحمت تا ابد

بارگاه ماله کفوا احد

مضمون این بیت اگر چه ابتکار طبع گوهر زای خوشحال است اما با بیت امیر خسرو که بعداز ان بیاید در توارد واقع شده

---

(۱) انا مدینة العلم و علی بابها من اراد العلم فلیات ـ الباب (ص ٤٧٤ ـ بحر الانوار، ج نهم)

که ددوه کونه قیمت شی

پـه دوه کونـه را یگـان یـی

هردو عالم قیمت خود گفته‌ای

نرخ بالا کن که ارزانی هنوز

این دو بیت خوشحال و ناصر خسرو از حیث مفهوم یکسانند:

دبـدي جـزا بـدي ده

د نیکی نیکی سزا

نیکی بدهد مان جزای نیکی

بدی را سوی او جز بدی جزا نیست (۱)

طرح این بیت خوشحال گو یا ماخوذ از بیت حافظاست

که دنبال آنها میاید:

زه خوشحال که له تا خواست کرم مستحق یم

خوله ز کوه را کړه دحسن له نصاب

(۱) هل جزا الاحسان الا الاحسان (سوره رحمن ۶) و جزا

سئه سئه مثلها (سوره شوری ۳۸).

پوسه دسپینی خــولـی راکـره بـدمـه‌وره
مستحق یم د حسن له‌نصابه دی څو تو که ذکاتیزي

نصــاب حسن در کـمال اســت
زکـاتم ده کـه مسکین و فـقیـرم

مولانا گوید :

ده‌ز کوه‌روی خـوب ای‌خـو بــرو
شرح جان شـرحه شرحه بـاز گـو

اینك چند نمونه دیگر بصورت مقارنه ارائه میشود :

دبزرگانو په مسند هغه تیری کـا
چـه‌لري واړه اسباب دلا یـقی

تکیه‌بر جای بزرگان نتوان‌زدن بـگزاف
مگر اسباب بزرگـی همـه اماده کنـی

راشه‌لیو نی‌شه چه‌دې‌نور خلق‌غم‌خور شی
څوچه‌هو ښیاری‌کړې‌غم به‌لادر باندې‌زور شی

دیوانه باش تا غم تو دیـگـران خـورنـد
کانرا که عقل بیش غم روزگـار بیش

ویا: دیوانه باش تاغم تو عاقلان خورند

عاقل مباش تاغم دیوانگان خوری

تل د یارد صورت نقش په کښې گوره

که د ننه ایینــه دز ړه زنـگـك نه ده

مادر پیاله عکس رخ یاردیده ایـم

ای بیخبر زلـذت شـراب مدام مـا

زه خوشحال که خپل مین په ژړاموم

له ژړا به پسی نه کړم ستر گـی وچی

عرفی اگر بگریه میسر شدی وصال

صدسال میتوان به تمـنا گـریستن

چه یار پسی روغ ځان سیزي په اور کـی

زه پــه دارسم مین یم دهغه وانــو

ظاهـراً این وصف ومـضمـون تحت تـاثیـر این شعر منسوب بـه صـائب وابـیـات امیر خسـر وسـاخته شده است :

در محبت چون زن هندو کسی مردانه نیست (۱)
سوختن بر شمع مرده کار هر پروانه نیست (۲)
خسروا در عشق بازی کم ز هندو زن مباش
کز برای مرده سوزد زنده جان خویش را
جان فدای دوست کن کم زان زن هندو نه‌ای
کز وفای شوی در آتش بسوزد خویش را

ازین غزل پر شعله و باروح خوشحال آهنگ غزل مستانه و خسروشان خداوندگار بلخ بگوش میرسد. اینک چند بیت از هردو غزل اورده میشود:

---

(۱) ضبط دیگر مصراع که منسوب صائب است چنین میباشد.

چون زن هندو کسی در عاشقی دیوانه نیست

(۲) دکتر اظهر علی در حاشیه (سفر نامه) انند رام مخلص (ص ۲۵) شعر مزبور را به صائب نسبت داده است امادر دیوان صائب دیده نمیشود.

نوعی خبوشانی و مجرم کشمیري در زمینه (ستی) اثر مستقل و واقعی پرداخته اند. رجوع شود به سوز و گداز ملا نوعی خبوشانی چاپ بنیاد فرهنگ به تصحیح دکتر امیر حسن عابدی.

حیرا ن یم نه پوهیږم چه زه څه یم څه به شم

لـه کومه یم راغلی بیابه کوم لـوری ته ځـم

خبـر دهغـو تلـلیـو بیا په بیـرته چـارانـه وړ

له حاله له احواله ئـی که هـر څوڅوك پوښتم

الـی اخـر .....

روزهـا فکـر مـن اینست و همه شب سخـنم

کـه چـرا غافـل از احـوال دل خـو یشتـنم

از کجـا امـده ام آمدنـم بهر چـه بود

بـکجـا مـی روم اخـر تمنـایـی وطنـم

مانده ام سخت عجب کز چه سبب ساخت

مرا یا چه بودست مراد وی ازز یستنم

این قطعه خوشحال (ص ۱۰۱۷ مرغلری) ترجمهٔ قطعهٔ منسوب

با نوری و یا ابن یمین است. آن دو قطعه اینست:

که ومی دچنار په ونه وخوت

وچنارته ئـی آغاز کـړ دامقال

چې ته دخو کالو نو یې چنا ره
راته ووایه خپل عمر خپل احوال
چنارو وې چې ددووسو کالوزه یم
پحساب کښې گو ندی کم دی یو نیم کال
کدو ووې های خو ته په مدت لوی شوې
دا یسم زه درسره سم شوم دم درحال
چنارو وې سبه چه وخت سخت دخلی راشی
زه اوته به سره زده کړو هالـه حال
نشنیده ای که پای چنا ری کدو بنی
بر رست و بردوید بر او بر بروز بیست
پرسید از چنار که تو چند سالـه ای
گفتا چنار عمر من افزون ز پنج سیست
گفتش کدو که چونکه من از تو به بیست روز
افزون شدم بگو که ترا کاهلی ز چیست
گفتا چنار نیست مرا با تو هیچ بحث
کاکنون نه روز جنگ و نه هنگام داوریست

فردا که بر من وتو وزد باد مهرگان
آنگه شود پدید که نامرد و مرد کیست
خوشحال در این ابیات باحافظ و مولانا همصداست. اشعار خوشحال اینست:
له دوه او یا مذهب به ساز و کړي له دله
خوشحاله که خبر شي په رشتیا د عشق له کبله
دوا و یا مذهبه زاته یوشول صلح کل یم
د کوم یوه مذهب اوس څماعداوت کړونی
دواو یا مذهبه پکښې هونبره قال و قیل
واړه سرهوا پخپل مطلب پسې دي تلي
ابیات حافظ و مولانا چنین است:
جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه
چون ندیدند حقیقت رهٔ افسانه زدند
تاقیامت ماند این هفتاد و دو
کم نیاید مبتدع را گفتگو
تا که این هفتاد و دو ملت دوام
در جهان ماند الی یوم القیام

این بودنمونه ای چند که تقدیم شد:

من از مفصل این قصه مجملی گفتم

تو خود حدیث مفصل بخوان از ین مجمل

مجموع ابیات دری خوشحال که بما رسیده بالغ بر ۳۷۷ - بیت وشامل ٤٥- غزل دری (که از آنجمله ۳۳ غزل آن مردف است) و پنج غزل ملمع یک قصیده، ده یا نه رباعی و یك فرد است(۱)

در تمام این اشعار فقط دریک مورد خطای معنوی بچشم میخورد و ان جایی است که کلمه تظلم از نظر معنی درست بکار نرفته است.

خوشحال کلمه تظلم را که بمعنای دادخواهی وشکایت از ظلم کسی است برای بیان مفهوم ظلم استعمال کرده انجا که گوید:

---

(۱) دپښتو ادب پرمخ بیونکی پېرکی دخوشحال خان فارسی شاعری او نورسمونکی (مرتب) صاحبزاده حمیدالله خلورمه خور - اگست ۱۳۹۰=۱۹۷۰

من مظلوم را برهر نگاهی

تظلم میکند آن کج کلاهی

صورت استعمال صحیح این کلمه درین ابیات بخوبی ظاهر میشود:

فردای قیامت که بانصاف رسد خلق

بس دست تظلم که بدامان تو یابند

(امیرخسرو)

خشک لب میروم اینك ز درت واقف باش

پیش هر کس به تظلم مژه ترخواهم کرد

(واقف)

دگر تظلم ما عاجزان بکجا برسد

بس است که ناله ما بگوش ما برسد

(بیدل)

بر در خواجه از تظلم خلق

بشنو آن ناله پراگنده

خواجه ازادو تکیه کرده

بالش از بالش پراگنده

(انوری)

رایحه حماسه، رزم، حسیات وطنی وملی که در اشعار پشتوی خوشحال موج میزندوآنرا بافر و غ نوازشگرخود جلا و جلوهٔ خاصی بخشیده است در اشعار دری اوشنیده نمیشود. گویا تمام اشعارش باوجود حلاوت وروانی لطافت و سلاست چیز تازه وبدیع ندارد وبمنزلهٔ تقلید کامل عیاراز غزلسرایان پیشین ویا مثل اعلایی ازشیوه های کهن و دنبالهٔ همان سبك وسنت، اسلوب وافکار دیرین و تکراری دری است. اصطلاحات عرفانی راقطع نظر از معانی ظریف، دقیق و لطیف آن بصورت عریان عاری وعاطل از هرحلیه وپیرایه یی برای بیان مفاهیم مستانه خود بکارمی بردو آنرا باچاشنی محبت وشورعشق دلاویز تر میسازد وهمه این الفاظ فاخر، متشخص، صیقل شده وخوش آهنگ راچون زرگر ماهری تعبیه کرده بر جایش می نشاند. خلاصه درسراسر اشعار دری خوشحال جلوه هایی از صور خیال استادان بزرگ دری منعکس است قریحهٔ غنایی تجربه اندوزوانند رزپرداز سعدی

اندیشهٔ ژرف آزاده و متعالی حافظ، روح پرشور ،امیدبخش وطربناك خسرو ،لطافت، شیوایی وشادابی گفتار جامی درسراسر ابیات او سایه افگنده است.

اخلاف و احفاد خوشحال نه تنها بزبان پشتو آثار خود را نوشته اند بلکه غزلها و ابیاتی بزبان دری نیز دارند بعضی از آنها آثار معتبر دری را یا به نثر و یا به شعر ترجمه کرده اند چنانچه از میان فرزندان خوشحال عبدالقادر ختك یوسف زلیخای جامی و گلستان سعدی را وصدرخان خسرو شرین نظامی را به پشتو دراورده اند، اشرف هجری وهم سکندرخان مانند عبدالقادر اشعار دری از خود بیادگار گذاشته اند ،خوشحال خان بادرخشش و تجلای خود شالودهٔ شعر دوستی و ادب پروری را درقبیلهٔ خود بنیاد نهاد و دیری نگذشت که سلك سخن سرایی از او نظام گرفت و رو به تعالی گذاشت فرزندان و بازماندگان او این نظام فکری را دنبال کرند و موجی باآن دادند تاجائیکه سخن سرایی، نادره

پردازی و دقیقه گویی جزء آداب و قدر مشترک آل ختک شد و این سیرت میمون و شیوهٔ پسندیده در دودمان وی باقی ماند. ماده تاریخ سرودن که از خصوصیات آنعهد بود در آثار آنان بوفرت دیده میشود. گوهر و اشرف (۱۰۴۴ ـ ۱۱۰۶ هق) قطعات زیبایی در تاریخ وفات پدرخود دارند که قطعهٔ اشرف طور نمونه تقدیم میشود (۱)

رفت آن میر روه شاه ختک

که بخوبی امیر افغان بود

بلکه افغان همه چو تن بوده

اندرون او بمرتبه جان بود

---

(۱) ص قاف دیوان هجری مرتبه همیش خلیل ۱۹۵۸ پشاور وص ۱۵۵ دیوان عبدالقادر ختک به تصحیح پوهاند حبیبی چاپ قندهار سال ۱۳۱۷ـ و دیوان سکندرـ خان بامقدمه دوست محمد کامل پشاور ۱۹۶۲

ماه و تاریخ فوت او جستم

خردم زین قبل سخن ران بود

روز ادینه از ربیع دویم

بیست و هشتم او ان آذان بود

سال هجران او اگر خواهی

موطن خیر و مجد واحسان بود

خلاصه اشعاردری خوشحال مانند دیوان پر صلابت واستوار پښتوی او که از نی کلکش غریو تندرشنیده میشود وبه بمثابهٔ آیینه قدنمای روزگاروی انعکاس دهندهٔ حمیت جذبه وطنی ،سیرملی ، سجیه افغانی ، سنن قومی واشاره ایست بسوابق معنوی جامعه ، عصاره خصائص ملی یابعبارت کوتاه حدیث وشعار پشتون ولی است پیامی و رسالتی ندارد دیگر دران ازجمد د(صف شکن) نصرت قدم (هامون گذار) وشایسته پنو (فضانورد) ذکری ویادی

نرفته است (۱) تنها غزلی که در وصف باز سروده نموداری از احساس درونی و عاطفهٔ نهانی اوست بدین مطلع:

شاه‌مرغان‌شکاری بازاست

آنکه محبوب شماری بازاست

بهرحال بنظر نگارنده باز چون عقاب اساطیری سیمرغ افسانوی، نه‌تنها مایه تفنن، سرگرمی و وسیلهٔ

(۱) که یکنوع شمشیر بود که درهند متداول بود

مرگه هومره مهلت راکره په جهان کی

چی جمدر دمدعی په وینو رنگ کړم

نصرت‌قدم‌نام اسپ خوشحال وشایسته‌پر نام بازاو بود:

زه په‌خپل‌ملك کښی خوداد وه دم لرم

شایسته پردی، نصرت قدم لرم

یوه می توره دویم می دال دی

په‌داخو تو که عرب عجم لرم

ص۹۰۲ دیوان خطی‌خوشحال‌مضبوط درآرشیف‌ملی.

تفریح وشکار برای خوشحال بود بلکه نزداوشان خاص داشت ومیتوان گفت درحکم رازی ورمزی بود ، باز در آثار خوشحال مظهر ، نشانه وسمبول برای امر نهائی و ناپیدا ولطیف است . در ذهن خوشحال بازمظهر بلند پروازی، علو همت، عزت نفس، واراسته گی اوج گیری فراخ حوصلگی ، تیزنگاهی وحتی شعارعروج ، تعالی ومناعت روح بود وبی جای نبوده که خودرا به باز کهساران تشبیه کرده است (۱)

---

(۱) زه خوشحال د غرونو بازیم

چی په بند وم د مغلو

سنایی، مولوی وحافظ هر کدام از باز سپید نام برده اند:

در وثاق من باشد جز همه باز سپید

در یمین من نباشد جز یمینی یمین

(سنایی) .

شعاع و آثار این مکارم وفضائل از نهاد، کردار و گفتار او اشکار است و در دیوان جاویدانهٔ او منعکس. اینک کلام خود را باین مصرع سعدی پایان می بخشیم :

حد همین است سخندانی وزیبایی را

---

* باز سپیدم شکارم شه کند

عنکبوتی کی بگرد من تند

(مولانا)

بازسپید حضرتم تیهو چه باشد پیش من

تیهوا گر مستی کند چون باز بر تیهو زنم

(مولانا)

به تاج هدهدم از ره ببر که باز سپید

چو باشه در پی هر صید مختصر نرود

(حافظ)

تعداد طبع : ۲۰۰۰ جلد

جای چاپ : مطبعهٔ تعلیم وتربیه

سال چاپ : ۱۹۸۶ع